

شوتِ موشکی!

۳۰ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۳:۴۲

محمود توپ را در جلو پایش قرار داد و به قصد زدن یک گلِ راه دور با تمام توان به توپ ضربه زد که ناگهان صدای مهیبی همه ما را میخکوب کرد.

وبلاگ روشنای صبح نوشت: اواخر سال ۱۳۶۳ بود، سرمای زمستانی قدرت خودش را از دست داده و بوی بهار مشام جان شهر را نوازش می داد.

سال اول راهنمایی بودم؛ اما چه درس خواندنی! موشکباران شهر و صدای مدام آژیر خطر مدارس را نیمه تعطیل کرده بود.

آن روزها شهر، هم شلوغ و هم خلوت (در ساعاتی شلوغ و در ساعاتی خلوت) بود؛ خانواده‌ام برای چند روزی به پادگان تیپ دوم زرهی (جاده اندیمشک - دزفول) رفته بودند اما چه رفتنی! مادرم هر روز صبح به اندیمشک می آمد و در تنور گلی خود نان می پخت و پس از انجام کارهای خانه با تعدادی از مادران رزمنده و شهدا مانند مادر شهید حاجی محمد زارع، مادر آزاده عبدالله فاطمی و مادر برادران جمشیدی (خداوند هردو مادر را قرین رحمت خویش فرماید) به دیدار خانواده‌های شهدا می رفت یا به بیمارستان شهید کلانتری برای شستشوی لباس رزمندگان و پتوهای آنان همت می گماشت.

روز بیست و ششم اسفند سال ۱۳۶۳ صبح هنگامی که مادرم قصد اندیمشک را داشت من و غلامرضا برادرم که حدود ۲ سال از من بزرگتر است از درب پادگان نیروی زمینی به همراه او خارج شدیم و به منزل خودمان ابتدای خیابان خیام جنب پل زیرگذر آمدیم.

خانه ما از حیاط خوبی برخوردار است، بیشتر اوقات فوتبال کوچک در منزل به راه و شیشه اتاق‌ها از توپ، زخمی و نالان. آن روز هم مادرم پس از پخت نان و انجام امور منزل به قصد دیدار با منزل شهدا به اتفاق مادران دیگر راهی بنیاد شهید شد و به ما گفت که در منزل باشیم تا او برگردد.

چادرش را بر سر کشید و گفت: زود می آیم، مواظب خودتان باشید؛ خیابان خیام در سکوت بود؛ گهگاهی عابری با وسیله یا بی وسیله از آن می گذشت و صدای شکستن سکوت را نوید می داد.

در همین حین محمود علی بهار (پسر دایی پدرم) از خیابان عبور کرد و ما که جلوی منزل بودیم او را به فوتبال کوچک (گل کوچ) در حیاط دعوت کردیم.

دوچرخه‌اش را به دیوار خانه تکیه داد و وارد حیات شد؛ سه نفری سرگرم بازی بودیم که توپ پلاستیکی قرمز رنگی که در لابلای پاها جابجا می‌شد حسابی صدمه دیده و برای یک لحظه محمود توپ را در جلو پایش قرار داد و به قصد زدن یک گل راه دور با تمام توان به توپ ضربه زد که ناگهان صدای مهیبی همه ما را میخکوب کرد.

ضربه محمود و اصابت موشک به خیابان آلودپوش، خیابانی که پل هوایی فلزی کنونی به آن منتهی می‌شود در هم آمیخته شدند و از آسمان بر سرمان خاک بارید، محمود سریع سوار دوچرخه شد و رفت.

اندکی بعد مادرم سراسیمه به منزل آمد چشمانش با دیدن ما از خوشحالی برق می‌زد اما عمق نگاهش از اصابت موشک و زخمی شدن چند باره شهر و آسمانی شدن تعداد دیگری از همشهریانم سراسر غصه و اندوه بود.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۵۰۳۵/موشکی-شوت/۳۵۰۳۵>